

وزیری که اپوزیسیون از او انتقاد نمی‌کند مصاحبه با «یوگنی پریماکوف»

سرنوشت این شخص عجیب است. او در سالهای «رکود» روزنامه‌نگار درجه‌عالی و سیاست‌دان امور بین‌المللی بود که از رژیم هیچ آسیبی ندید. در سالهای پرسترویکا یکی از اعضای تیم گورباچف و شخصیت عالی‌رتبه پارلمانی بود. در روسیه یلتسین به ریاست دو نهاد مهم کشور رسید. آیا این نتیجه تطبیق خود با همه شرایط یا هنر هم‌رنگی سیاسی با همه رژیم‌ها است؟ یا او فقط بلد است با همه سازش کند و در عین حال متخصص حرفه‌ای باقی بماند و لذا برای همه رژیم‌ها لازم است؟ این شخص، یوگنی پریماکوف، وزیر امور خارجه روسیه است. مصاحبه روزنامه «اوبشایا گازتا»، (مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۶) با وزیر امور خارجه روسیه پیرامون ابعاد مختلف کار وی، وزارت خارجه و سیاست خارجی روسیه در ذیل می‌آید:

سؤال: لطفاً دربارهٔ مرحلهٔ زندگی خود در تفلیس صحبت کنید.

جواب: من در تفلیس بزرگ شدم و این شهر و تمام گرجستان را دوست دارم. خیلی متأسفم که نمی‌توانم به خود اجازه دهم سوار هواپیما شوم و برای یک روز آنجا بروم و برگردم. تا زمانی که وزیر هستم، نمی‌توانم این کار را بکنم. ولی وقتی که از این مقام استعفا کردم، حتماً از این سفرها خواهم کرد.

وقتی که اهالی مسکو دربارهٔ زندگی در تفلیس صحبت می‌کنند، در صحبت‌های آنها بیشتر بر روحیهٔ رفاقت، دوستی و شب‌نشینی‌های بزرگ تأکید می‌شود. ولی تفلیس مدرسهٔ بزرگ زندگی هم بود. من دبیرستان تفلیس را تمام کردم و همراه با دوستم به نام سوریک شیرویان به مسکو آمدم و وارد انستیتوی شرق‌شناسی، یک انستیتوی معتبر شدم. باور کنید، ما بدون هیچ‌گونه پارتی‌بازی دانشجو شدیم.

فکر می‌کنم که انسان بدون سه مبنای زندگی نمی‌تواند انسان کاملی باشد. منظورم

دوستان، کار و خانواده است. می‌توان ترتیب این سه عنصر را عوض کرد ولی آنها حتماً باید باشند. من با برخی از وزیران امور خارجه کشورهای دیگر نیز روابط دوستانه‌ای دارم، از جمله با اروده شارت، وزیر فرانسوی، و کلائوس کینکل، وزیر آلمانی. مدتهاست که با وزیر مصری آشنا هستم.

سؤال: چگونه با صدام حسین آشنا شدید؟

جواب: من صدام حسین را از سال ۱۹۶۹ می‌شناسم که در زمان کار به عنوان روزنامه‌نگار، هم‌زمان دستور کمیته مرکزی را اجرا می‌کردم و می‌خواستم بین بغداد و کردها رسماً صلح برقرار کنم. در آن زمان صدام شخصیت شماره ۴ یا ۵ در میان مسئولان عراق بود و مسئول مسئله کردها بود. این شخصیت مصمم و بااراده بزودی رهبر عراق شد. من اعمال او را توجیه نمی‌کنم؛ ولی فکر می‌کنم که باید با او صحبت کرد.

برای ادراک پدیده صدام حسین باید عراق و ذهنیت عراقی را دانست. همه، جهان عرب را یک پدیده واحد و همگون محسوب می‌کنند ولی در حقیقت امر، این جهان بسیار متنوع است. روزنامه‌نگار مصری به نام «هیكل» درباره مصر دوران ناصر کتاب جالبی تحت عنوان «اسناد قاهره» نوشت. در این کتاب از جمله تحولات انقلاب عراق در سال ۱۹۵۸ توصیف می‌شود که یکی از افسرانی که از عراق آمده بود، برای ناصر انگشت بریده شده نوری سعید را به عنوان اثبات مرگ او آورد.

ناصر وحشت کرد ولی عراقی‌ها شوکه نشدند. جهانیان از اینکه صدام حسین قتل اعضای خانواده خود را ترتیب داد، وحشت کردند اما توده‌های عراقی از این حادثه تعجب نکردند: خائنان به سزای اعمال خود رسیدند. فکر می‌کنم که بسیاری از فشارها از خارج برای سرنگونی رژیم صدام حسین مثرثمر نخواهد بود بلکه نتیجه معکوسی خواهد داد.

سؤال: چه چیزی باعث شد که روزنامه‌نگاری را ترک کنید؟

جواب: من از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۰ روزنامه‌نگار بودم. یک حادثه باعث شد که من این حرفه را ترک کنم. در زمانی که کارمند «پراودا» بودم، از تز دکترای خود دفاع کردم. میخائیل زیمنین، سردبیر «پراودا» که با من میانه خوبی داشت، فقط دو هفته مرخصی بدون حقوق برای آمادگی برای دفاع از تز دکترای من داد. بعد از آن ن. اینوزمتسف (مدیر انستیتوی اقتصاد جهانی و مناسبات بین‌المللی آکادمی علوم اتحاد شوروی) و گئورگی آرباتوف (مدیر انستیتوی ایالات متحده و کانادا) از من برای مؤسسات خود دعوت کردند ولی من موافقت نکردم.

منزل من خیلی کوچک بود ولی هیأت تحریریه «پراودا» قول داده بود که به من

منزل بدهد. من با دوستانم حتی رفتیم این منزل را ببینیم. ولی ناگهان یکی از اعضای هیأت تحریریه که بایستی منزل سابق مرا بگیرد، این منزل جدید را خواست. در نتیجه منزل خوب نه به او رسید و نه به من. اگر آن را گرفته بودم، «پراودا» را از روی حس امتنان ترک نمی‌کردم. وقتی که معاون اول اینوزمتسف بودم، در هیچ‌یک از گروههایی که برای برژنف اسناد تدوین می‌کردند، شرکت نداشتیم، مدیران این کار را می‌کرد و من به امور انستیتو رسیدگی می‌کردم. ولی در تیم گورباچف خیلی فعال بودم و در طراحی اندیشه‌هایی شرکت می‌کردم که امکان رفع کلیشه‌های گذشته و یافتن اشکال جدید همکاری با مخالفان سابق را می‌دادند. فکر می‌کنم که این اندیشه‌ها اصولاً به قوت خود باقی است. فقط ما برخلاف گذشته آنقدر پُر ادعا نیستیم و نمی‌گوییم که این «تفکر نوین» است. با این حال مبانی سیاست کنونی در زمان رفع رویارویی پی‌ریزی شد.

سؤال: چطور شد که ریاست سازمان اطلاعات را برعهده گرفتید؟

جواب: وقتی که در سپتامبر سال ۱۹۹۱ مرا به ریاست سازمان اطلاعات منصوب کردند، من به یک شرط این مقام را پذیرفتم: سازمان اطلاعات از ک.گ.ب جدا شده و نهاد مستقلی گردد. سازمان اطلاعات به هیچ عنوان نباید بخشی از یک ارگان انتظامی باشد. به علاوه، در این سازمان شخصیت‌های کارشناس زیادی کار می‌کردند که من آنها را خوب می‌شناختم. ما با هم تحصیل کرده بودیم، در خاورمیانه کار کرده بودیم و برخی از دستورات کمیته مرکزی را اجرا می‌کردیم. لذا با افراد زیادی آشنا بودم.

من که رئیس سازمان اطلاعات خارجی شدم، چیزی را ویران نکردم و زیاده‌روی نکردم چون که این عادت را ندارم. البته، کادرها بتدریج عوض شدند. در وزارت امور خارجه هم تغییرات، تدریجی و تکاملی صورت می‌گیرد.

سؤال: شما چه وقتی و چطور از اندیشه‌های کمونیستی نومید شدید؟

جواب: جواب من غیرمستقیم خواهد بود. من برای جورج بلیک، شهروند انگلستان که برای سازمان اطلاعات شوروی کار می‌کرد، احترام زیادی قایلم و او را مردی شجاع و عاقل می‌دانم. او یک بار در جریان ملاقات در سازمان اطلاعات خارجی گفت: اکنون ما می‌توانیم گذشته خود را محکوم کنیم و بگوییم که چیزهای زیادی را نمی‌فهمیدیم. ولی مسئله تنها این نیست که برخی از کارها درست نبود بلکه این است که می‌خواستیم کاری را بکنیم که خود جامعه برای آن آمادگی نداشت.

فکر می‌کنم که یک اشتباه تراژیک، محکوم کردن اندیشه تلفیق و همگرایی دو نظام

اجتماعی بود. با شناسایی این اندیشه می‌توانستیم به ضرورت توسعه روابط بازاری هم پی ببریم. ما بایستی به این نتیجه برسیم که بعد از بحران بزرگ اقتصادی اوایل سالهای ۱۹۳۰ سرمایه‌داری دیگر وحشی و سازمان نیافته نیست.

من نمی‌گویم که در آن زمان رکود فکری حکمفرما بود. اندیشه و گرایشهای تازه بروز می‌کرد ولی در نهایت امر انضباط حزبی کار خود را می‌کرد. برای مثال، من در کنگره نمایندگان مردم شوروی بر علیه لغو ماده ۶ قانون اساسی درباره نقش رهبری حزب کمونیست رأی دادم چونکه این موضعگیری کمیته مرکزی بود که من عضو آن بودم. این هم یک واقعیت است.

سؤال: غیر از اسناد کاری و مطبوعات چه کتابهایی می‌خوانید؟

جواب: اخیراً یک کتاب خوب تحت عنوان «راه به سوی ربکا» نوشته کن فولت را خواندم. در این کتاب قاهره زمانی که من هنوز آنجا نبودم - مرحله جنگ جهانی دوم - توصیف می‌شود. من هم به روسی می‌خوانم و هم به انگلیسی. به عربی چیزی نمی‌خوانم. تنها برای ادبیات تاریخی و کتب پلیسی وقت پیدا می‌کنم که از اعتراف به این واقعیت شرمندهام. راستش را بخواهید، بعد از مطالعه ۵۰۰-۳۰۰ صفحه متون کاری در محیط خدمت، بعد از بازگشت به منزل علاقه خاصی به خواندن ندارم. تنها کاری که سعی می‌کنم همیشه انجام دهم، شنا در استخر است؛ ۷۰۰-۵۰۰ متر شنا می‌کنم.

سؤال: آیا در خارج از کشور استراحت می‌کنید؟

جواب: می‌خواهم در خارج از کشور استراحت کنم ولی موقعیت کنونی من اجازه نمی‌دهد. اگر می‌توانستم، به کریمه می‌رفتم. وقتی که در قاهره کار می‌کردم، به خورجاده، استراحتگاه در ساحل دریای احمر رفتم. وقتی که مدیر انستیتو بودم، به دعوت همکاران با زن و دخترم به آلمان شرقی سفر کردم. در خانه بین‌المللی روزنامه‌نگاران در بلغارستان نیز بودم.

سؤال: آیا روسیه منافع دائمی دارد؟

جواب: وقتی که من می‌گویم که روسیه دشمنان دائمی ندارد ولی منافع دائمی دارد، من چیز جدیدی اختراع نمی‌کنم. این فرمول سابقه طولانی دارد. ولی ما در دوران شوروی آن را رعایت نکردیم. منافع ملی اغلب قربانی مبارزه با دشمن همیشگی یا حمایت از متحدان «ابدی» می‌شد. اکنون منافع ما شامل ثبات، قطع مناقشات در خاک اتحاد شوروی سابق، توسعه روند همگرایی در فضای شوروی سابق و تمامیت ارضی روسیه است.

روسیه منافع حیاتی هم دارد. برای مثال، یکی از این منافع، جلوگیری از رویارویی با اوکراین است. مسئله ناوگان دریای سیاه نه تنها راه حل دارد بلکه باید حل شود. آنگاه تشنجات

سیاسی برطرف خواهد شد. این مسئله تنها سمبولیک نیست. شما روحیه عینی جامعه ما را می‌دانید: سواستوپول، شهر افتخار دریایی روسیه است. ما مدعی تغییر مرزها نیستیم و تمامیت ارضی اوکراین را به رسمیت می‌شناسیم. در این شرایط استقرار ناوگان دریای سیاه در سواستوپول اهمیت سیاسی دارد.

سؤال: آیا همگرایی مجدد فضای شوروی سابق صورت خواهد گرفت؟

جواب: من اصولاً طرفدار همگرایی کشورهای مشترک‌المنافع هستم. اما می‌دانم که احیای اتحاد شوروی غیرممکن است. بحث در این مورد مانع از همگرایی می‌شود. حق حاکمیت دولتهای شوروی سابق بازگشت‌ناپذیر است و کسی آن را از دست نخواهد داد. ولی اکنون همه باید بفهمند که ایجاد نهادهای فرادولتی و فراملی که اجتناب‌ناپذیر هستند، حق حاکمیت را سلب نمی‌کند.

فرانسه و ایتالیا با وجود عضویت در اتحادیه اروپا هویت خود را از دست نداده‌اند. درست است که روسیه با توجه به کثرت بیشتر نفوس و توان قوی تر اقتصادی، کشور اصلی این اتحادیه جدید خواهد بود ولی این امر اشکالی ندارد. برای مثال، در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی کسی که پول بیشتری می‌دهد، آرای بیشتری دارد و کسی با این وضع مخالفت نمی‌کند. اصل کار، در نظر گرفتن حق حاکمیت دیگران است.

در سطح نمایندگی‌های خارجی ما همگرایی صورت می‌گیرد. سفارتخانه‌های ما در ارتباط با سفارتخانه‌ها و دیپلماتهای کشورهای مشترک‌المنافع کار می‌کنند. با بعضی‌ها همکاری بهتر است و با دیگران محدود است ولی این امر به اخلاق انسانهای مشخص و نه کشورهای متبوع آنها بستگی دارد.

سؤال: آیا همکاری برابر حقوق با کشورهای غرب میسر است؟

جواب: بعد از پایان جنگ سرد لزوم عینی برقراری روابط با دشمنان سابق ما وجود داشت. ولی ما در این زمینه از مائوتسه دونگ درس گرفتیم که می‌گفت: برای صاف کردن چوب باید آن را به آن سو خم کرد. ما هم زیاده‌روی کردیم و اندیشه اتحاد استراتژیکی با دشمنان سابق خود را مطرح کردیم. ولی این امر بلافاصله بعد از پایان جنگ سردشکنی نیست: هنوز نیروی جبر گذشته تأثیر می‌گذارد و روابط جدید با مناقشات و تضادها توأم است.

وقتی که این خط را اعلام کردند، شوروشعف داشتند. اما خط سیاست خارجی باید واقع‌بینانه باشد. اکنون ما بر مشارکت متساوی‌الحقوق تأکید می‌کنیم. فرق بین این دو مفهوم چیست؟ اتحاد استراتژیکی به معنی تشریک‌مساعی برای مبارزه با دشمن مشترک و حتی گذشت

از منافع خود برای این مبارزه است. مشارکت به معنی حفظ منافع ملی خود و همکاری در زمینه اشتراک منافع می‌باشد. برای مثال، مبارزه با قاچاق موادمخدر و اشاعهٔ سلاحهای هسته‌ای به نفع ما و آمریکا است. ما در زمینهٔ قرارداد منع عمومی آزمایشهای هسته‌ای با هم خوب همکاری کردیم. اگر زمینه‌های تشریک منافع نادیده گرفته شوند، جنگ سرد رخ می‌دهد. در غیراین صورت، مشارکت برقرار می‌گردد.

ولی در مشارکت، کسی نباید نقش پیشوا را به خود اختصاص دهد. فکر می‌کنم که بالاخره مناسبات ما با ایالات متحده به سطح همکاری برابر حقوق خواهد رسید. اما تضادها در زمینه‌های مختلف می‌توانند باشند. ایالات متحده حتی با همپیمانان خود در ناتو اختلاف دارد. برخی از مأموران اطلاعاتی اروپایی را بخاطر جمع‌آوری اطلاعات فنی اخراج می‌کنند.

سؤال: آیا توسعهٔ ناتو به شرق خطرناک است؟

جواب: اخیراً اسناد آرشیوی سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۰ کشف شد که به گفتگوهای میتران، میجر و بیکر با گورباچف، شوارتس و یازوف مربوط است. در آن زمان غرب به خروج نیروهای شوروی از آلمان شرقی و سازش ما با فروپاشی سازمان پیمان ورشو علاقه‌مند بود و همهٔ رهبران غرب یک صدا می‌گفتند که ناتو به میزان یک و جب به شرق حرکت نخواهد کرد. اطمینان می‌دادند که هیچ یک از اعضای سابق پیمان ورشو را به ناتو نخواهند پذیرفت. متأسفانه، در آن زمان این گفتگوها به صورت سند رسمی تنظیم نشده بود. والا می‌شد موافقتنامه‌های ملزم را امضا کرد.

من به عنوان رئیس نهاد دیپلماتیک باید فکر کنم: آیا اکنون وضعیت جهان از سال ۱۹۹۱ بدتر شده است؟ چرا ناتو می‌خواهد توسعه یابد؟ رویارویی بود و صلح بر موازنهٔ ناتو و پیمان ورشو استوار بود. پیمان ورشو از هم پاشید و ناتو بدون اینکه تکامل یابد، سرزمین آن را می‌گیرد. حالا که ناتو که در زمان خود برای دفع خطر جهانی ایجاد شده بود، فضای پیمان ورشو را می‌گیرد، اوضاع ژئوپلتیکی برای ما بدتر می‌شود.

در سیاست نیات و تمایلات، متغیر است. ولی توان کشورها دائمی است. من واقعاً باور نمی‌کنم که ناتو به ما حمله کند. اما می‌توان وضعیتی را فرض کرد که ما مجبور شویم برخلاف منافع خود عمل کنیم.

می‌گویند که خود کشورهای اروپای مرکزی و شرقی از ناتو می‌طلبند که آنها را به عضویت خود بپذیرد. باید اعتراف کنم که ما در روابط با این کشورها اشتباهات زیادی را مرتکب شدیم. اقتصاد این کشورها به روابط با کشورمان وابسته بود ولی ما ناگهان همهٔ مناسبات

اقتصادی با اعضای سابق شورای همیاری اقتصادی را قطع کردیم. از سوی دیگر، این کشورها امیدوار بودند که بزودی در غرب برای خود جای پا باز کنند، ولی نشد. اکنون آنها از طریق ناتو می‌خواهند در اروپا و از جمله در اتحادیه اروپا ریشه بدوانند.

با این حال، رأی قاطع در دست خود اعضای ناتو است. ما نمی‌توانیم نقش ناتو را نادیده بگیریم ولی باید کاری بکنیم که راه‌حل قابل قبول طرفین پیدا شود. اکنون برای ما اصل کار این است که زیربنای نظامی ناتو به سوی خاک کشورمان حرکت نکند.

سؤال: پنجاه سال دیگر جهان چگونه خواهد بود؟

جواب: من اطمینان دارم که روسیه همیشه قدرت کبیری خواهد بود. این نتیجه دلتنگی برای دوران سابق نیست؛ بلکه ارزیابی هوشیارانه‌ای است. اکنون این «عظمت» تنها بر توان استراتژیکی ما که با آمریکا قابل مقایسه است، استوار می‌باشد. ولی ما سرزمین بزرگ، توان علمی، مردم تحصیل کرده و جایگاه مهمی در معنویت جهانی داریم.

امیدوارم که ۵۰ سال دیگر «تناسب نیروها» با عصر حاضر فرق داشته باشد. آنگاه این مسئله که چه کسی دیگران را به طرف خود بکشد، مطرح نخواهد بود. روند نزدیکی و بین‌المللی شدن حکمفرما خواهد شد.

روند همگرایی در مناطق خیلی سریع پیش می‌رود: اتحادیه اروپا، آسه‌آن، نافتا و اتحادیه کشورهای خلیج فارس تشکیل شده است. فکر می‌کنم که این مسئله از حدود مناطق خارج خواهد شد. «دولت جهانی» تشکیل نخواهد شد و کشورها حق حاکمیت خود را حفظ خواهند کرد اما تولید و اقتصاد به قدری آنها را به همدیگر نزدیک خواهد کرد که تقسیم جهان تناسب نیروها و سایر مفاهیمی که برای ما آشنا است، از بین خواهند رفت.

سؤال: چه کسی خط سیاست خارجی روسیه را تعیین می‌کند؟

جواب: ابعاد اساسی سیاست خارجی روسیه توسط رهبر دولت تعیین می‌شود. برای مثال، دستورات بوریس یلتسین به وزارت امور خارجه واصل می‌شود و ما پیشنهادهای مشخص خود را به رئیس جمهوری منتقل می‌کنیم. من هفته‌ای یک‌بار گزارش خود را به رئیس جمهور می‌دهم (در مقام مدیر سازمان اطلاعات خارجی هم این امتیاز را داشتم). قبل از مرخصی رئیس جمهور مرتباً با او ملاقات می‌کردم. در صورت لزوم با او تلفنی صحبت می‌کنم. از سوی دیگر، نباید فکر کرد که در بالا کسی نشسته است و دستوراتی می‌دهد که ما کورکورانه اجرا می‌کنیم. خود نظریات از داخل وزارت امور خارجه خارج می‌شود. البته، به ما می‌تواند بگویند که باید یک موضوع را اصلاح کرد و به موضوع دیگری توجه خاصی نمود؛

ولی در مجموع ما هم در طراحی سیاست خارجی نقش مهمی داریم. با این حال، کلام آخر با رئیس جمهور است.

نظامیان نیز بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند. اکنون هماهنگی‌های بین نهادی خیلی بهتر از گذشته انجام می‌گیرند. فرمان رئیس جمهور کمک کرد که در آن بر نقش هماهنگ‌کننده وزارت امور خارجه تأکید شد. ما همراه با نمایندگان نهادهای دیگر اغلب دور یک میز جمع می‌شویم و مسائل را بررسی می‌کنیم. اغلب سندی با چند امضا تسلیم رئیس جمهور می‌کنیم؛ اما شورای امنیت کمتر به مسائل سیاست خارجی توجه می‌کند. این نهاد مشغول رسیدگی به وضع چچنی‌ها و مسائل داخلی است.

از قرار معلوم، من همراه با وزیران نظامی و انتظامی مستقیماً تابع رئیس جمهور هستم. ولی بسیاری از مسائل سیاست خارجی همراه با نخست‌وزیر بررسی می‌شوند.

سؤال: آیا سیاست خارجی روسیه حزبی است یا سراسری ملی؟

جواب: اصولاً سیاست خارجی نباید سیاست یک فرد یا یک حزب باشد. این سیاست باید به کل دولت متعلق باشد. این امر که رئیس جمهور در تعیین آن نقش اساسی ایفا می‌کند، بدان معنی نیست که سیاست خصلت سراسری ملی خود را از دست می‌دهد. رئیس جمهور که توسط همه مردم انتخاب می‌شود، تبلور منافع کشور است.

لذا من راضی‌ام، وقتی که افسار هوشمند جامعه و سازمانهای اجتماعی آنها از اقدامات ما در زمینه سیاست خارجی حمایت می‌کنند. ولی حمایت نیروهای افراطی باعث خوشحالی نمی‌شود و مرا به فکر می‌اندازد. فرق سیاست خارجی با سیاست داخلی این است که باید بر توافق ملی استوار باشد. مگر سیاست خارجی ایالات متحده یک حزبی است؟ اگر اکنون حزب کار به قدرت برسد، خط سیاسی انگلستان تغییر خواهد کرد؟ بعد از به قدرت رسیدن ژاک شیراک در سیاست خارجی فرانسه جنبه‌های جدیدی پدیدار شدند؛ اما جهت اساسی بلا تغییر باقی ماند.

فکر می‌کنم که ما هم در جهتی حرکت می‌کنیم که سیاست خارجی، سیاست کل جامعه شود. نتایج انتخابات اخیر و اینکه طرف باخته مشروعیت انتخابات را به رسمیت شناخت، به همین امر اشاره می‌کند. به عبارت دیگر، قواعد رفتار در جامعه کثرت‌گرا قبول شده است. این امر بسیار مهم است.

سؤال: آیا سیاستمداران «مغضوب» مانند سابق به سفارتخانه‌ها «تبعید» می‌شوند؟

جواب: باید گفت که برخلاف دوران شوروی، اکنون تعداد سفرایی که دیپلمات حرفه‌ای

نباشند، خیلی کم است و از ۲-۳ نفر تجاوز نمی‌کند. برای مثال، نیکولای ریابوف را به عنوان سفیر در پراگ معرفی می‌کنند. فکر می‌کنم که برخورد با این مسئله باید آرام باشد. اگر دبیر سابق کشاورزی کمیته منطقه‌ای حزبی را می‌فرستادند که کار خود را خراب کرد و بلد نیست کاری بکند، بد می‌شد. ولی ریابوف به پراگ رفته بود و آنجا او را می‌شناسند.

مایلم بگویم که این پدیده ابعاد گسترده‌ای نخواهد داشت. رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر با دیدگاه من در این مورد موافق‌اند. اکنون وضع متشنج است و باید برای سیاستمداران زیادی کار پیدا کرد. اما انتصاب سفرا درست انجام گرفت. گرینین، عضو هیأت رئیسه وزارت امور خارجه، به سفارت اتریش منصوب شد و پانوف، معاون وزیر و متخصص ژاپن به توکیو خواهد رفت.

سؤال: اکنون وضعیت دستگاه وزارت امور خارجه چطور است؟

جواب: باید گفت که وزارت امور خارجه همانند سازمان اطلاعات خارجی از یک دستگاه بسیار وارد و متخصصی برخوردار است. اکثریت اعضای آنها، افراد جدی و کارشناس هستند. اما دستمزد بسیار پایین با سطح تخصص آنان مطابقت ندارد. البته، حقوق را باید بالا برد ولی اکنون چنین امکانی برای دستگاه مرکزی وجود ندارد. ما فقط توانسته‌ایم دستمزد دیپلماتهایی را که خارج از کشور کار می‌کنند، بالا ببریم.

آخرین تصمیم در این مورد درباره دیپلماتهای ما در کشورهای مشترک‌المنافع بود. من خیلی خوشحالم چونکه کار آنها واقعاً سخت است. آنها از روی خلوص و وفاداری کار می‌کردند ولی اکنون می‌توانند پاداش مالی شایسته‌ای داشته باشند.

در زمینه مسئله مسکن نیز تحولات مثبتی مشاهده می‌شود. رئیس‌جمهور و مقامات شهر مسکو به ما اجازه دادند که از درآمدهای غیربودجه‌ای خود برای خرید مسکن برای کارمندان استفاده کنیم. از این پول (درصد معین بهای خدمات کنسولی) ۵۰٪ بهای ناهار کارمندان تأمین می‌شود به گونه‌ای که نهار آنها به مبلغی بیش از ۷ هزار روبل تمام نمی‌شود. به عبارت دیگر، ما در حد امکان کار خود را می‌کنیم.

سؤال: چه چیزی می‌تواند شما را به استعفا وادار کند؟

جواب: اولاً، مشکلات سلامتی یا ناسازگاری روانی با کاری که باید انجام دهم. ثانیاً، اگر احساس کنم که رئیس‌جمهور به من اعتماد نمی‌کند و یا اینکه از طرف او یک نوع ناسازگاری به وجود آمده است. یا اگر ببینم که خط اعلام شده جوابگوی منافع کشور نیست؛ ولی من نمی‌توانم با این وضع مقابله کنم. فقط در این شرایط من می‌توانم استعفا کنم.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی